

آیه ۲۲۸

آیه و ترجمه

و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء و لا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یومن بالله و الیوم الاخر و بعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن درجه و الله عزیز حکیم

ترجمه :

۲۲۸ - زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند! (عده نگهدارند) و اگر به خدا و روز رستاخیز، ایمان دارند برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحمهایشان آفریده، کتمان کنند. و همسرانشان، برای باز گرداندن آنها (و از سر گرفتن زندگی زناشویی) در این مدت، (از دیگران) سزاوارترند، در صورتی که (به راستی) خواهان اصلاح باشند. و برای زنان، همانند وظایفی که بردوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده، و مردان بر آنان برتری دارند، و خداوند توانا و حکیم است.

تفسیر :

عده یا حریم ازدواج؟

در آیه قبل سخن از طلاق بود و در این بخش از احکام طلاق و یا آنچه مربوط به آن است بیان می‌شود و در مجموع پنج حکم در آن بیان شده: نخست درباره عده می‌فرماید: زنان مطلقه باید به مدت سه بار پاک شدن انتظار بکشند (و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء). قروء جمع قرء (بر وزن قفل) هم به معنی عادت ماهیانه و هم پاک شدن از آن گفته شده، ولی این دو معنی را می‌توان در یک مفهوم کلی جمع کرد و آن انتقال از یکی از دو حالت به حالت دیگر است، راغب در مفردات معتقد است که

دو عنوان در آن مطرح است گاهی بر حالت حیض و گاهی به پاکی اطلاق می‌شود، از بعضی از روایات و بسیاری از کتب لغت نیز استفاده می‌شود که قرء به معنی جمع است و چون در حالت پاکی زن خون عادت در وجود او جمع می‌شود، این واژه به پاکی اطلاق شده است، به هر حال در روایات متعددی، تصریح شده که منظور از ثلثة قروء که حد عده است سه مرتبه پاک شدن زن از خون حیض است.

و از آنجا که طلاق باید در حال پاکی که با شوهر خود آمیزش جنسی نکرده باشد انجام گیرد، این پاکی یک مرتبه محسوب می‌شود، و هنگامی که بعد از آن دو بار عادت ببیند و پاک شود، به محض اینکه پاکی سوم به اتمام رسید و لحظه‌ای عادت شد، عده تمام شده و ازدواج او در همان حالت جایز است. ولی علاوه بر این روایات، این حقیقت را از خود آیه نیز می‌توان استفاده کرد زیرا: اولاً قرء دو جمع دارد، یکی قروء، دیگری اقراء، و بعضی تصریح کرده‌اند که قرء به معنی پاکی جمعش قروء، و قرء به معنی حیض، جمعش اقراء است بنابراین قروء در آیه فوق به معنی ایام پاکی زن می‌باشد نه ایام حیض.

ثانیاً همان گونه که در بالا اشاره شد، قرء اصلاً به معنی جمع شدن است، و جمع شدن با حالت طهر و پاکی، تناسب بیشتری دارد، زیرا در این حالت خون در رحم تدریجاً جمع می‌گردد، و در هنگام عادت بیرون می‌ریزد و پراکنده می‌شود.

دومین حکم، این است که برای آنها حلال نیست که آنچه را در رحم آنان آفریده شده کتمان کنند، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۵

(و لا یحل لهن ان یمکنن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یومن بالله و الیوم الآخر). قابل توجه اینکه مساله آغاز و پایان ایام عده را که معمولاً خود زن می‌فهمد نه دیگری بر عهده او گذارده، و گفتار او را سند قرار داده لذا امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق می‌فرماید: قد فوض الله الی النساء ثلاثة اشياء الحیض و الطهر و الحمل: خداوند سه چیز را به زنان واگذار کرده عادت ماهانه، پاک شدن و حامله بودن.

از آیه فوق نیز می‌توان این معنی را اجمالاً استفاده کرد زیرا می‌فرماید برای زن جایز نیست آنچه را خداوند در رحم او آفریده کتمان کند، و برخلاف واقع سخن گوید، یعنی سخن او مورد قبول است.

جمله ما خلق الله فی ارحامهن به گفته جمعی از مفسران، دو معنی می تواند داشته باشد، فرزند و عادت ماهانه، زیرا هر دو را خداوند در رحم زن آفریده است، یعنی نباید حمل خود را مخفی کند و بگوید به عادت ماهانه مبتلا می شود، تا مدت عده را کمتر کند (زیرا عده زن باردار وضع حمل است) و در مورد عادت ماهانه، چه از نظر شروع، و چه از نظر پایان، نیز نباید خلاف گوئی کند، استفاده هر دو معنی از تعبیر فوق نیز بعید به نظر نمی رسد.

سومین حکمی که از آیه استفاده می شود، این است که شوهر در عده طلاق رجعی، حق رجوع دارد، می فرماید: همسران آنها برای رجوع به آنها (و از سر گرفتن زندگی مشترک) در این مدت عده (از دیگران) سزاوارترند هر گاه خواهان اصلاح باشند (و بعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا).

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۶

در واقع در موقعی که زن در عده طلاق رجعی است، شوهر می تواند بدون هیچ گونه تشریفات، زندگی زناشویی را از سر گیرد، با هر سخن و یا عملی که به قصد بازگشت باشد، این معنی حاصل می شود، منتها با جمله ان ارادوا اصلاحا این حقیقت را بیان کرده که باید هدف از رجوع و بازگشت، اصلاح باشد، نه همچون دوران جاهلیت که مردان با سوءاستفاده از این حق، زنان را تحت فشار قرار داده و در حالتی میان داشتن شوهر و مطلقه بودن، نگه می داشتند.

این حق در صورتی است که راستی از کار خود پشیمان شده و بخواهد به طور جدی زندگی خانوادگی را از سر گیرد، و هدفش ایجاد ضرر و بلا تکلیف ساختن زن نباشد.

ضمناً از اینکه در ذیل آیه، مساله رجوع مطرح شده استفاده می شود که حکم عده نگه داشتن در آغاز آیه، نیز مربوط به این گروه از زنان است، و به تعبیر دیگر، آیه به طور کلی از طلاق رجعی، سخن می گوید، بنابراین مانعی ندارد که بعضی از اقسام طلاق، اصلاً عده نداشته باشد.

سپس به بیان چهارمین حکم پرداخته، می فرماید: و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنها است حقوق شایسته ای قرار داده شده و مردان بر آنها برتری دارند (و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف و للرجال علیهن درجه).

به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان، این جمله از کلمات عجیب و جالب و جامعی است که فواید بسیاری را در بر دارد و در واقع بحث را به مسائل مهمتری فراتر از طلاق و عده کشانیده و به مجموعه حقوق زناشویی مردان و

زنان، اشاره می‌کند و می‌گوید: همان طور که برای مرد حقوقی بر عهده زنان گذارده شده همچنین زنان حقوقی بر مردان دارند که آنها موظف به رعایت آنند زیرا در اسلام

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۷

هرگز حق یک طرفه نیست، و همیشه به صورت متقابل می‌باشد. واژه معروف که به معنی کار نیک و شناخته شده و معقول و منطقی است، در این سلسله آیات دوازده بار تکرار شده (از آیه مورد بحث تا ۲۴۱) تا هشدار به مردان و زنان باشد که هرگز از حق خود، سوءاستفاده نکنند بلکه با احترام به حقوق متقابل یکدیگر در تحکیم پیوند زناشویی و جلب رضای الهی بکوشند. جمله و للرجال علیهن درجه در حقیقت تکمیلی است بر آنچه درباره حقوق متقابل زن و مرد قبلاً گفته شد، و در واقع مفهومش این است که مساله عدالت میان زن و مرد به این معنی نیست که آنها در همه چیز برابرند و همراه یکدیگر گام بردارند، آیا راستی لازم است آن دو در همه چیز مساوی باشند؟ با توجه به اختلاف دامنه داری که بین نیروهای جسمی و روحی زن و مرد وجود دارد، پاسخ این سوال روشن می‌شود، جنس زن برای انجام وظایفی متفاوت با مرد آفریده شده و به همین دلیل احساسات متفاوتی دارد قانون آفرینش، وظیفه حساس مادری و پرورش نسلهای نیرومند را بر عهده او گذارده، به همین دلیل سهم بیشتری از عواطف و احساسات به او داده است، در حالی که طبق این قانون، وظایف خشن و سنگین تراجتماعی بر عهده جنس مرد گذارده شده، و سهم بیشتری از تفکر به او اختصاص یافته بنابراین اگر بخواهیم عدالت را اجرا کنیم باید پاره‌ای از وظایف اجتماعی که نیاز بیشتری به اندیشه و مقاومت و تحمل شدا دارد بر عهده مردان گذارده شود، و وظایفی که عواطف و احساسات بیشتری را می‌طلبد بر عهده زنان، و به همین دلیل مدیریت خانواده بر عهده مرد، و معاونت آن بر عهده زن گذارده شده است و به هر حال این مانع از آن نخواهد بود که زنان در اجتماع، کارها و وظایفی را که با ساختمان جسم و جان آنها می‌سازد، عهده دار شوند، و در کنار انجام وظیفه مادری، وظایف حساس دیگری را نیز انجام دهند. و نیز این تفاوت مانع از آن نخواهد بود که از نظر مقامات معنوی و

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۸

دانش و تقوا، گروهی از زنان از بسیاری از مردان پیشرفته‌تر باشند. این‌که بعضی از روشنفکران اصرار دارند که این دو جنس را مساوی در همه چیز قلمداد کنند، اصراری است که با واقعیتها هرگز نمی‌سازد، و مطالعات مختلف علمی آن را انکار می‌کند، حتی در جوامعی که شعار مساوات و برابری در تمام جهات، همه جا را پر کرده، عملاً غیر آن دیده می‌شود، مثلاً مدیریت سیاسی و نظامی تمام جوامع بشری - جز در موارد استثنائی همه در دست مردان است، حتی در جوامع غربی که شعار اصلی شعار مساوات است، این معنی به وضوح دیده می‌شود.

به هر حال قوانینی همچون بودن حق طلاق، یا رجوع در عده یا قضاوت به دست مردان، (جز در موارد خاصی که به زن یا حاکم شرع حق طلاق داده می‌شود) از همین جا سرچشمه می‌گیرد، و نتیجه مستقیم همین واقعیت است.

بعضی از مفسران گفته‌اند که جمله للرجال علیهن درجه، تنها نظر به مساله رجوع در عده طلاق دارد.

ولی روشن است که این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا قبل از آن یک قانون کلی درباره حقوق زن و رعایت عدالت، به صورت و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف بیان شده، سپس جمله مورد بحث به صورت یک قانون کلی دیگر به دنبال آن قرار گرفته است.

و بالاخره در پایان آیه می‌خوانیم: خداوند توانا و حکیم است (و الله عزیز حکیم). و در واقع پاسخی است برای آنها که در این زمینه ایراد می‌گیرند، و اشاره‌ای است به این‌که حکمت و تدبیر الهی، ایجاب می‌کند که هر کس در جامعه به وظایفی پردازد که قانون آفرینش برای او تعیین کرده است، و با ساختمان جسم و جان او هماهنگ است، حکمت خداوند ایجاب می‌کند که در برابر وظایفی که بر عهده

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۹

زنان گذارده، حقوق مسلمی قرار گیرد، تا تعادلی میان وظیفه و حق برقرار شود.

نکته‌ها

۱ - عده، وسیله‌ای برای صلح و بازگشت

گاهی در اثر عوامل مختلف، زمینه روحی به وضعی در می‌آید که پدید آمدن

یک اختلاف جزئی و نزاع کوچک حس انتقام را آن چنان شعله‌ور می‌سازد که فروغ عقل و وجدان را خاموش می‌کند.

و غالباً تفرقه‌های خانوادگی در همین حالات رخ می‌دهد.

اما بسیار می‌شود که اندک مدتی که از این کشمکش گذشت زن و مرد به خود آمده پیشیمان می‌شوند خصوصاً از این جهت که می‌بینند بامتلاشی شدن کانون خانواده در مسیر ناراحتیهای گوناگونی قرار خواهند گرفت.

اینجاست که آیه مورد بحث می‌گوید: زنها باید مدتی عده نگه دارند و صبر کنند تا این امواج زودگذر بگذرد و ابرهای تیره نزاع و دشمنی از آسمان زندگی آنان پراکنده شوند مخصوصاً با دستوری که اسلام درباره خارج نشدن زن از خانه در طول مدت عده داده است حسن تفکر در او برانگیخته می‌شود، و در بهبود روابط او با شوهر کاملاً موثر است و لذا در سوره طلاق آیه ۱ می‌خوانیم که: «لا تخرجوهن من بیوتهن... لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امراً»، «آنان را از منزلشان خارج نسازید... چه می‌دانید شاید خدا گشایشی رساند و صلحی پیش آید.»

غالباً به خاطر آوردن لحظات گرم و شیرین قبل از طلاق کافی است که مهر و صمیمیت از دست رفته را باز آورد و فروغ ضعیف گشته محبت راتقویت کند.

۲- عده، وسیله حفظ نسل

یکی دیگر از فلسفه‌های عده روشن شدن وضع زن از نظر بارداری است

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۰

راست است که یک بار دیدن عادت ماهانه معمولاً دلیل بر عدم بارداری زن است ولی گاه دیده شده که زن در عین بارداری عادت ماهیانه را در آغاز حمل می‌بیند از این رو برای رعایت کامل این موضوع دستور داده شده که زن سه بار عادت ماهیانه ببیند و پاک شود تا بطور قطع عدم بارداری از شوهر سابق روشن گردد و بتواند ازدواج مجدد کند.

البته عده فواید دیگری هم دارد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

۳- حق و وظیفه جدائی ناپذیرند

در اینجا قرآن به یک اصل اساسی اشاره کرده است، و آن اینکه هر جا «وظیفه‌ای» وجود دارد در کنار آن «حقی» هم ثابت است، یعنی وظیفه از حق هرگز جدا نیست مثلاً پدر و مادر وظایفی در برابر فرزندان خود دارند، همین سبب می‌شود که حقوقی نیز به گردن آنها داشته باشند، یا اینکه

قاضی موظف است برای بسط و تعمیم عدالت حد اکثر کوشش را بنماید در مقابل، حقوق فراوانی هم برای او قرار داده شده است این موضوع حتی در مورد پیامبران و امتها نیز ثابت است.

در آیه مورد بحث نیز اشاره به این حقیقت شده و می فرماید: به همان اندازه که زنان وظایفی دارند حقوقی هم برای آنها قرار داده شده است و از تساوی این «حقوق» با آن «وظایف» «اجرای عدالت» در حق آنان عملی می گردد.

عکس این معنی نیز ثابت است که اگر برای کسی حقی قرار داده شده در مقابل وظایفی هم به عهده او خواهد بود و لذا نمی توانیم کسی را پیدا کنیم که حقی در موردی داشته باشد بدون اینکه وظیفه ای بر دوش او قرار گیرد.

۴ - سرگذشت دردناک زنان در طول تاریخ

زن در طول تاریخ جریان پر ماجرا و دردآلودی دارد که از مهمترین مباحث «جامعه شناسی» روز به شمار می رود، به طور کلی دوران زندگی زن را به دو دوره می توان تقسیم کرد: نخست دوران ما قبل تاریخ که امروز اطلاع صحیحی از وضع

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۱

زن در آن دوره، در دست ما نیست، و شاید در آن دوران از حقوق طبیعی بیشتری برخوردار بوده است.

با شروع تاریخ بشر نوبت به دوره دوم رسید، در این دوره در بعضی از جوامع زن به عنوان یک شخصیت غیر مستقل در کلیه حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شناخته می شد، و این وضع در پاره ای از کشورها تا قرون اخیر ادامه داشت این طرز تفکر درباره زن حتی در قانون مدنی به اصطلاح مترقی فرانسه هم دیده می شود که به عنوان نمونه به چند ماده از موادی که درباره روابط مالی زوجین سخن می گوید اشاره می شود.

«از ماده ۲۱۵ و ۲۱۷ استفاده می گردد که زن شوهر دار نمی تواند بدون اجازه و امضای شوهر خود هیچ عمل حقوقی را انجام دهد و هرگونه معامله برای او محتاج به اذن شوهر است» (البته در صورتی که شوهر نخواهد از قدرتش سوء استفاده کرده و بدون علت موجه از اجازه دادن امتناع ورزد).

«طبق ماده ۱۲۴۲ شوهر حق دارد به تنهایی در دارائی مشترک بین زن و مرد هرگونه تصرف که بخواهد بکند و اجازه زن هم لازم نیست» (البته با این

قید که هر معامله‌ای که از حدود اداره کردن خارج باشد موافقت و امضای زن لازم نیست).

و از این بالاتر «در ماده ۱۴۲۸ حق اداره کلیه اموال اختصاصی زن هم به مرد محول شده» (البته با این قید که در هر گونه معامله‌ای که از حدود اداره کردن خارج باشد موافقت و امضای زن نیز لازم است). در محیط پیدایش اسلام یعنی حجاز نیز قبل از ظهور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با زن همان معامله انسان وابسته غیر مستقل انجام می‌شد، رفتار آنها شباهت زیادی به بشرهای نیمه وحشی داشت زیرا به وضع رسوا و ننگینی از زن بهره‌برداری می‌کردند زن در محیط آنها آن چنان بی‌اراده و بی‌اختیار بود که گاهی جهت ارتزاق

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۲

صاحب خود در معرض کرایه قرار می‌گرفت، محرومیت از تمدن، وابتلای به فقر آنها را گرفتار خشونت عجیبی کرده بود که جنایت معروف «واء» (زننده به گور کردن) را در مورد آنها مرتکب می‌شدند.

۵ - مرحله نوین در زندگی زن

با ظهور اسلام و تعلیمات ویژه آن زندگی زن وارد مرحله نوینی گردید که با دو مرحله گذشته فاصله زیادی داشت در این دوره دیگر مستقل شد و از کلیه حقوق فردی و اجتماعی و انسانی برخوردار گردید پایه تعلیمات اسلام در مورد زن همان است که در آیات مورد بحث می‌خوانیم: «ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف»، یعنی زن همان اندازه که در اجتماع وظایف سنگینی دارد حقوق قابل توجهی نیز داراست اسلام زن را مانند مرد برخوردار از روح کامل انسانی و اراده و اختیار دانسته و او را در مسیر تکامل که هدف خلقت است می‌بیند لذا هر دو را در یک صف قرار داده و با خطاب‌های «یا ایها الناس» و «یا ایها الذین آمنوا» مخاطب ساخته برنامه‌های تربیتی و اخلاقی و علمی را برای آنها لازم کرده است و با آیاتی مثل «و من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة».

وعده برخوردار شدن از سعادت کامل به هر دو جنس داده، و با آیاتی مانند «من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون» می‌گوید: که هر کدام از زن و مرد می‌توانند به دنبال انجام برنامه‌های اسلام و وظایف الهی به تکامل معنوی و

مادی برسند و به حیاتی طیب و پاکیزه که سراسر سعادت و نور است گام نهند.

اسلام زن را مانند مرد به تمام معنی مستقل و آزاد می‌داند و قرآن با آیاتی

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۳

نظیر «کل نفس بما کسبت رهینه» و یا «من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعليها».

این آزادی را برای عموم افراد اعم از زن و مرد بیان می‌دارد و لذا در برنامه‌های مجازاتی هم می‌بینیم در آیاتی مثل: «الزانية و الزانى فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة» و مانند آن هر دو را به مجازات واحدی محکوم می‌کند. از طرفی چون استقلال لازمه اراده و اختیار است لذا اسلام این استقلال را در کلیه حقوق اقتصادی می‌آورد. و انواع و اقسام ارتباطات مالی را برای زن بلامانع دانسته و او را مالک درآمد و سرمایه‌های خویش می‌شمارد در سوره نساء آیه ۳۲ می‌خوانیم: «للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن» با توجه به لغت (اکتساب) که برخلاف (کسب) برای بدست آوردن مالی است که نتیجه‌اش متعلق به شخص به دست آورنده است و همچنین با در نظر گرفتن قانون کلی: «الناس مسلطون علی اموالهم» (همه مردم بر اموال خویش مسلطاند) به دست می‌آید که چگونه اسلام به استقلال اقتصادی زن احترام گذاشته و تفاوتی بین زن و مرد نگذاشته است. خلاصه آنکه زن در اسلام یک رکن اساسی اجتماع به شمار می‌رود و هرگز نباید با او معامله یک موجود فاقد اراده و وابسته و نیازمند به قیم نمود.

۶- مساوات یا عدالت؟

تنها مطلبی که باید به آن توجه داشت (و در اسلام به آن توجه خاصی شده) ولی بعضی روی یک سلسله احساسات افراطی و حساب نشده آن را انکار می‌کنند

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۴

مساله تفاوت‌های روحی و جسمی زن و مرد و تفاوت وظایف آنهاست. ما هر چه را انکار کنیم این حقیقت را نمی‌توانیم انکار نمائیم که بین این دو جنس هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی تفاوت زیادی است که ذکر آنها در کتب مختلف ما را از تکرار آنها بی‌نیاز می‌سازد و خلاصه همه آنها این است که

چون زن پایگاه وجود و پیدایش انسان است و رشد نونهالان در دامن او انجام می‌پذیرد همانطور که جسم متناسب باحمل و پرورش و تربیت نسل‌های بعد آفریده شده از نظر روحی هم‌سهم بیشتری از عواطف و احساسات دارد. با وجود این اختلافات دامنه‌دار آیا می‌توان گفت زن و مرد باید در تمام‌شؤون همراه یکدیگر گام برداشته و در تمام کارها صددرصد مساوی باشند. مگر نه این است که باید طرفدار عدالت در اجتماع بود آیا عدالت غیر از این است که هر کس به وظیفه خود پرداخته و از مواهب و مزایای وجودی خویش بهره‌مند گردد؟

بنابراین آیا دخالت دادن زن در کارهایی که خارج از تناسب روحی و جسمی اوست بر خلاف عدالت نمی‌باشد؟!

اینجاست که می‌بینیم اسلام در عین طرفداری از عدالت، مرد را درپاره‌ای از کارهای اجتماعی که به خشونت و یا دقت بیشتری نیازمنداست، مانند: سرپرستی کانون خانه و... مقدم داشته و مقام معاونت را به زن واگذار کرده است.

یک «خانه» و یک «اجتماع» هر کدام احتیاج به مدیر دارند و مساله مدیریت در آخرین مرحله خود باید در یک شخص منتهی گردد، و گر نه کشمکش و هرج و مرج برقرار خواهد شد. با این وضع آیا بهتر است که مرد برای این کار نامزد گردد یا زن؟ همه محاسبات دور از تعصب می‌گوید وضع ساختمانی مرد ایجاب می‌کند که مدیریت خانواده به عهده او نهاده شود و زن «معاون» او گردد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۵

گرچه جمعی اصرار دارند این واقعیتهای نادیده بگیرند، ولی وضع زندگی حتی در جهان امروز و حتی در کشورهای که به زنان آزادی و مساوات کامل داده‌اند نشان می‌دهد که عملاً مطلب همان است که در بالا گفته شد اگر چه در سخن خلاف آن گفته شود!

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۶

آیه ۲۲۹

آیه و ترجمه

الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسن و لا یحل لکم ان تاخذوا مما

اتیتموهن شیا الا ان یخافا الا یقیما حدود الله فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به تلک حدود الله فلا تعتدوها و من یتعد حدود الله فأولئک هم الظلمون

ترجمه :

۲۲۹ - طلاق، (طلاقى که رجوع و بازگشت دارد)، دو مرتبه است، (ودر هر مرتبه)، باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد (و از او جدا شود). و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده‌اید، پس بگیرید، مگر اینکه دوهمسر، بترسند که حدود الهی را بر پا ندارند. اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن، فدیة و عوضی بپردازد (و طلاق بگیرد). اینها حدود و مرزهای الهی است، از آن، تجاوز نکنید! و هر کس از آن تجاوز کند، ستمگر است.

شان نزول :

زنی خدمت یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و از شوهرش شکایت کرد که او پیوسته وی را طلاق می‌دهد و سپس رجوع می‌کند تا به این وسیله به زیان و ضرر افتد - و در جاهلیت چنین بود که مرد حق داشت همسرش را هزار بار طلاق بدهد و رجوع کند و حدی برای آن نبود، هنگامی که این شکایت به محضر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید آیه فوق نازل گشت و حد طلاق را سه بار قرار داد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۷

تفسیر :

یا زندگی زناشویی معقول یا جدائی شایسته!
در تفسیر آیه قبل به اینجا رسیدیم که قانون عده و رجوع برای اصلاح وضع خانواده و جلوگیری از جدائی و تفرقه است، ولی بعضی از تازه‌مسلمانان مطابق دوران جاهلیت، از آن سوء استفاده می‌کردند، و برای اینکه همسر خود را تحت فشار قرار دهند پی در پی او را طلاق داده و قبل از تمام شدن عده رجوع می‌کردند، و به این وسیله زن را در تنگنای شدیدی قرار می‌دادند.
آیه فوق نازل شد و از این عمل زشت و ناجوانمردانه جلوگیری کرد، می‌فرماید: طلاق (منظور طلاقى است که رجوع و بازگشت دارد) دو مرتبه است (الطلاق مرتان).
سپس می‌افزاید: «در هر یک از این دو بار یا باید همسر خود را بطور شایسته

نگاهداری کند و آشتی نماید، یا با نیکی او را رها سازد و برای همیشه از او جدا شود» (فامساک بمعروف او تسریح باحسان).

بنابراین طلاق سوم، رجوع و بازگشتی ندارد، و هنگامی که دو نوبت کشمکش و طلاق و سپس صلح و رجوع انجام گرفت، باید کار را یکسره کرد، و به تعبیر دیگر اگر در این دو بار، محبت و صمیمیت از دست رفته، بازگشت می‌تواند با همسرش زندگی کند و از طریق صلح و صفا در آید، در غیر این صورت اگر زن را طلاق داد دیگر حق رجوع به او ندارد مگر با شرایطی که در آیه بعد خواهد آمد.

باید توجه داشت، «امساک» به معنی نگهداری، و «تسریح» به معنی رها ساختن است، و جمله «تسریح باحسان» بعد از جمله «الطلاق مرتان» اشاره به طلاق سوم می‌کند که آن دو را با رعایت موازین انصاف و اخلاق، از هم جدا می‌سازد (در روایات متعددی آمده است که منظور از «تسریح باحسان» همان طلاق

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۸

سوم است).

بنابراین منظور از جدا شدن توام با احسان و نیکی این است که حقوق آن زن را بپردازد و بعد از جدائی، ضرر و زیانی به او نرساند و پشت سر او سخنان نا مناسب نگوید، و مردم را به او بدبین نسازد، و امکان ازدواج مجدد را از او نگیرد. بنابراین همانگونه که نگهداری زن و آشتی کردن باید با معروف و نیکی و صفا و صمیمیت همراه باشد، جدائی نیز باید توام با احسان گردد.

و لذا در ادامه آیه می‌فرماید: «برای شما حلال نیست که چیزی را از آنچه به آنها داده‌اید پس بگیرید» (و لا یحل لکم ان تاخذوا مما آتیتموهن شیئا). بنابراین، شوهر نمی‌تواند هنگام جدائی چیزی را که به عنوان مهر به زن داده است باز پس گیرد و این یک مصداق جدائی بر پایه احسان است (در سوره نساء آیات ۲۰ و ۲۱، این حکم به طور مشروحتر بیان شده است که شرح آن خواهد آمد).

بعضی از مفسران مفهوم این جمله را وسیعتر از مهر دانسته و گفته‌اند چیزهای دیگری را که به او بخشیده است نیز باز پس نمی‌گیرد. جالب توجه اینکه در مورد رجوع و آشتی تعبیر به معروف یعنی کاری که در عرف ناپسند نباشد شده، ولی در مورد جدائی تعبیر به احسان آمده است که

چیزی بالاتر از معروف است، تا مرارت و تلخی جدائی را برای زن به این وسیله جبران نماید.

در ادامه آیه به مساله طلاق «خلع» اشاره کرده می‌گوید: تنها در یک فرض، باز پس گرفتن مهر مانعی ندارد، و آن در صورتی است که زن تمایل به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد، و «دو همسر از این بترسند که با ادامه زندگی زناشویی

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۹

حدود الهی را بر پا ندارند» (الا ان یخافا الا یقیما حدود الله). سپس می‌افزاید: «اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی بر آن دو نیست که زن فدیة (عوضی) بپردازد» و طلاق بگیرد (فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به). در حقیقت در اینجا سرچشمه جدائی، زن است، و او باید غرامت این کار را بپردازد و به مردی که مایل است با او زندگی کند اجازه دهد با همان مهر، همسر دیگری انتخاب کند.

قابل توجه اینکه: ضمیر در جمله «الا یقیما» به صورت تشبیه اشاره به دو همسر آمده است و در جمله «فان خفتم» به صورت جمع مخاطب، این تفاوت ممکن است اشاره به لزوم نظارت حکام شرع بر این گونه طلاقها باشد و یا اشاره به اینکه تشخیص عدم امکان ادامه زناشویی توأم با رعایت حدود الهی به عهده زن و شوهر گذارده نشده است. زیرا بسیار می‌شود که آنها بر اثر عصبانیت موضوعات کوچکی را دلیل بر عدم امکان ادامه زوجیت می‌شمرند.

بلکه باید این مساله از نظر عرف عام و توده مردم و کسانی که با آن دو همسر آشنا هستند ثابت گردد که در این صورت اجازه طلاق خلع داده شده است. و در پایان آیه به تمام احکامی که در این آیه بیان شده اشاره کرده، می‌فرماید: اینها حدود و مرزهای الهی است از آن تجاوز نکنید و آنها که از آن تجاوز می‌کنند ستمگرانند (تلك حدود الله فلا تعتدوها و من یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون).

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۷۰

۱ - لزوم تعدد مجالس طلاق

از جمله «الطلاق مرتان» استفاده می‌شود که دو یا سه طلاق در یک مجلس انجام نمی‌شود و باید در جلسات متعددی واقع شود، به خصوص اینکه تعدد طلاق برای آن است که فرصت بیشتری برای رجوع باشد شاید بعد از کشمکش اول صلح و صفا برقرار گردد.

و اگر در مرحله نخست صلح و سازشی نشد در دفعه دوم، ولی وقوع چند طلاق در یک نوبت این راه را به کلی مسدود می‌سازد و آنان را برای همیشه از هم جدا میگرداند، و تعدد طلاق را عملاً بی اثر می‌کند. این حکم از نظر شیعه مورد قبول است ولی در میان اهل تسنن اختلاف نظر وجود دارد اگر چه بیشتر آنان معتقدند سه طلاق در یک مجلس، واقع می‌شود.

ولی نویسنده تفسیر «المنار» از «مسند احمد بن حنبل» و صحیح مسلم (دو کتاب اصیل اهل سنت) نقل می‌کند: «این حکم که سه طلاق در یک مجلس یک طلاق بیشتر محسوب نمی‌شود از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تا دو سال از خلافت عمر مورد اتفاق همه اصحاب بوده است ولی از آن زمان خلیفه دوم حکم کرد که در یک مجلس سه طلاق واقع می‌گردد»!

۲ - مفتی اعظم اهل تسنن و نظر شیعه در مساله طلاق

با این که معروف این است که خلیفه دوم نیز چنان حکم کرد که سه طلاق در یک مجلس جایز است ولی مساله مورد اتفاق اهل سنت نیست از جمله کسانی که بر خلاف علمای دیگر اهل سنت در این مساله نظر شیعه را انتخاب نموده رئیس سابق دانشگاه الازهر و مفتی بزرگ عالم تسنن «شیخ محمود شلتوت» بود او می‌نویسد:

«از دیر زمانی که در دانشکده شرق به بررسی و مقایسه بین مذاهب

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۷۱

پرداخته‌ام بسیار اتفاق افتاده که به آراء و نظریه‌های مختلف مذاهب در پارهای از مسائل مراجعه کرده‌ام و چون استدلالات شیعه را محکم و استوار دیده‌ام در برابر آن خاضع گشته و همان نظریه شیعه را انتخاب کرده‌ام» سپس چند نمونه از آن را نقل می‌کند که یکی از آنها همین مساله تعدد طلاق است در این باره می‌نویسد:

«سه طلاق در یک جلسه و با یک عبارت از نظر مذاهب چهارگانه عامه، سه طلاق محسوب می‌شود، ولی طبق عقیده شیعه امامیه یک طلاق بیشتر به حساب نمی‌آید و چون راستی از نظر قانون (و ظاهر آیات قرآن) رای شیعه حق است، دیگر نظریه عامه ارزش فتوایی خود را از دست داده است».

۳- مرزهای الهی

در این آیه و آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، تعبیر لطیفی درباره قوانین الهی به چشم می‌خورد و آن تعبیر به «حد» و «مرز» است. و به این ترتیب معصیت و مخالفت با این قوانین تجاوز از حد و مرز محسوب می‌گردد. در حقیقت در میان کارهایی که انسان انجام می‌دهد یک سلسله مناطق ممنوعه وجود دارد که ورود در آن فوق العاده خطرناک است. قوانین و احکام الهی این مناطق را مشخص می‌کند و بسان علائمی است که در این گونه مناطق قرار می‌دهند و لذا در آیه ۱۸۷ از سوره بقره می‌بینیم که حتی از نزدیک شدن به این مرزها انسانی را بر لب پرتگاه قرار می‌دهد و نیز در روایات وارده از طرق اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌خوانیم که از موارد شبهه‌ناک نهی فرموده‌اند و گفته‌اند: «این کار در حکم نزدیک شدن به مرز است و چه بسا با یک غفلت انسانی که به مرز نزدیک شده گام در آن طرف بگذارد و گرفتار هلاکت و نابودی شود».

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۷۲

آیه ۲۳۰

آیه و ترجمه

فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما حدود الله و تلک حدود الله یبینها لقوم یعلمون

ترجمه :

۲۳۰- اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود، مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند (و با او آمیزش جنسی نماید، در این صورت)، اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند، (و با همسر اول، دوباره ازدواج نماید)، در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمرند. اینها حدود الهی است

که (خدا) آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌نماید.

شان نزول :

در حدیثی آمده است که: زنی خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) رسید و عرض کرد: من همسر پسر عمویم رفاعه بودم او سه بار مرا طلاق داد، پس از او با مردی به نام عبد الرحمن بن زبیر ازدواج کردم، اتفاقاً او هم مرا طلاق داد بی آنکه در این مدت آمیزش جنسی بین من و او انجام گیرد، آیا می‌توانم به شوهر اولم بازگردم؟

حضرت فرمود: نه، تنها در صورتی می‌توانی که با همسر دوم آمیزش جنسی کرده باشی، در این هنگام آیه فوق نازل شد.

تفسیر :

جدائی مشروط

در آیه قبل سخن از دو طلاق به میان آمده بود که بعد از طلاق دوم، دوهمسر

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۷۳

یا باید راه الفت و صلح را پیش گیرند و یا از هم جدا شوند. این آیه در حقیقت حکم تبصره‌های دارد که به حکم سابق ملحق می‌شود می‌فرماید: «اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، زن بر او بعد از آن حلال نخواهد شد مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند، (و با او آمیزش جنسی نماید در این صورت اگر همسر دوم) او را طلاق داد، گناهی ندارد که آن دو بازگشت کنند، (و آن زن با همسر اولش بار دیگر ازدواج نماید) مشروط بر اینکه امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمرند» (فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما حدود الله). و در پایان تاکید می‌کند: «اینها حدود الهی است که برای افرادی که آگاهند بیان می‌کند» (و تلک حدود الله یبینها لقوم یعلمون).

از روایاتی که از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده استفاده می‌شود که اولاً: ازدواج با شخص دوم باید دائمی باشد و به دنبال اجرای عقد، عمل زناشویی نیز انجام گیرد، این دو شرط را از خود آیه نیز ممکن است اجمالاً استفاده کرد، اما اینکه عقد دائمی باشد به خاطر اینکه جمله «فان طلقها» گواه به آن است، زیرا طلاق تنها در عقد دائم تصور می‌شود، و اما انجام عمل زناشویی را می‌توان از جمله «حتی تنکح زوجا غیره» استفاده کرد، زیرا به گفته بعضی از ادبای

عرب، هنگامی که گفته شود نکح فلان فلانة به معنی عقد بستن است، و اما هر گاه گفته شود نکح زوجه به معنی انجام آمیزش جنسی است (زیرا فرض سخن در جایی است که او زوجه باشد، بنابراین به کار بردن نکاح در مورد زوجه چیزی جز آمیزش جنسی نمی تواند باشد). علاوه بر این، مطلق منصرف به فرد غالب می شود و غالبا عقد ازدواج با

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۷۴

آمیزش همراه است، و از همه اینها گذشته همان گونه که بعدا اشاره خواهد شد، این حکم فلسفه ای دارد که تنها با اجرای صیغه عقد، حاصل نمی شود.
نکته :

محلل یک عامل باز دارنده در برابر طلاق

معمول فقها این است که همسر دوم را در این گونه موارد محلل می نامند چون باعث حلال شدن زن (البته بعد از طلاق و عده) با همسر اول می شود و به نظر می رسد که منظور شارع مقدس این بوده است که با این حکم جلو طلاق های پی در پی را بگیرد.

توضیح اینکه: همان گونه که ازدواج یک امر حیاتی و ضروری است طلاق هم در شرایط خاصی، ضرورت پیدا می کند، و لذا اسلام برخلاف مسیحیت تحریف یافته، طلاق را مجاز شمرده، ولی از آنجا که از هم پاشیدن خانواده ها زیان های جبرانناپذیری برای فرد و اجتماع دارد، با استفاده از عوامل مختلفی، طلاق را تا آنجا که ممکن است محدود ساخته، و احکامی تشریع نموده که با توجه به آنها طلاق به حداقل می رسد.

موضوع الزام به ازدواج مجدد یا محلل که بعد از سه طلاق در آیه بالا آمده است یکی از آن عوامل محسوب می شود، زیرا ازدواج رسمی زن بعد از سه طلاق با مرد دیگر مخصوصا با این قید که باید آمیزش جنسی نیز صورت گیرد سد بزرگی برای ادامه طلاق و طلاقکشی است.

به کسی که می خواهد دست به طلاق سوم بزند هشدار می دهد که راه بازگشت برای او ممکن است برای همیشه بسته شود، زیرا راه بازگشت از مسیر یک ازدواج دائم با مرد دیگری می گذرد، و همسر دوم ممکن است او را طلاق ندهد و به فرض که طلاق بدهد این جریان می تواند وجدان و عواطف مرد را جریحه دار سازد و لذا

تا مجبور نشود، دست به چنین کاری نخواهد زد.

در حقیقت موضوع محلل و به تعبیر دیگر ازدواج دائمی مجدد زن باهمسر دیگر مانعی بر سر راه مردان هوسباز و فریبکار است تا زن را بازیچه هوی و هوس خود نسازند و به طور نامحدود از قانون طلاق و رجوع استفاده نکنند، و در عین حال راه بازگشت نیز به کلی بسته نشده است.

شرائطی که در این ازدواج شده مانند: دائم بودن، می فهماند هدف ازدواج جدید این نبوده که راه را برای به هم رسیدن زن به شوهر اول هموار کند زیرا چه بسا شوهر دوم حاضر به طلاق نشود، ازدواج موقت نیست که زمان آن پایان یابد بنابراین از این قانون نمی توان سوء استفاده کرد.

با توجه به آنچه در بالا آمد می توان گفت: هدف این بوده است که مرد وزن بعد از سه مرتبه طلاق، با ازدواج دیگری از هم جدا شوند تا هر یک زندگی دلخواه خود را پیش گیرد، و مساله ازدواج که امر مقدسی است دستخوش تمایلات شیطانی همسر اول نشود، ولی در عین حال اگر از همسر دوم هم جدا شد، راه بازگشت را به روی آن دو نبسته است.

و نکاح آنها مجددا حلال می شود، و لذا نام محلل به همسر دوم داده اند.

با توجه به آنچه گفته شد این نکته به خوبی روشن می شود که بحث از ازدواج واقعی و جدی است، و اگر کسی از اول قصد ازدواج دائم نداشته باشد و تنها صورت سازی کند تا عنوان محلل حاصل شود، چنین ازدواجی باطل است و هیچ اثری برای حلال شدن زن به شوهر اول نخواهد داشت و حدیث معروفی که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در بسیاری از کتب تفسیر نقل شده لعن الله المحلل و المحلل له: «خداوند لعنت کند محلل و آن کسی را که محلل برای او اقدام می کند» ممکن

است اشاره به همین ازدواج های صوری و ساختگی باشد.

بعضی نیز گفته اند که اگر ازدواج دائمی جدی بکند، و نیتش این باشد که راه را برای بازگشت زن به شوهر اول هموار سازد، ازدواج او باطل است و آن زن به شوهر اول حلال نمی شود، بعضی نیز گفته اند اگر قصد او ازدواج جدی بوده باشد هر چند هدف نهاییش گشودن راه برای همسر اول باشد، آن ازدواج

صحیح است، هر چند مکروه می باشد به شرط اینکه چنین مطلبی جزء شرایط عقد ذکر نشود.

و از اینجا روشن می شود که هیاهوی بعضی از مغرضان و بی خبران که بدون آگاهی از شرایط و ویژگیهای این مساله آن را مورد هجوم قرار داده اند و کلماتی از سر اغراض شخصی نسبت به مقدسات اسلام و یانا آگاهی از احکام آن به هم بافته اند، کمترین ارزشی ندارد و تنها دلیل بر جهل و کینه توزی آنها نسبت به اسلام است و گر نه این حکم الهی باشرائطی که ذکر شد عاملی است برای باز داشتن از طلاق های مکرر و پایان دادن به خودکامگی بعضی از مردان و سامان بخشیدن به نظام نکاح و زناشویی.

بعد ←

↑ فترت

→ قبل